

فامیل من از افغانستان هستند. من در لنگر خانه گرووداره زندگی کردیم و روز های سخت داشتیم و پدرم دوکان یونانی فروشی داست. مردم جلال آباد مشتری های پدرم بودند و در نزدیکی دوکان پدرم انتحاری شد و شکر در آن زمان پدرم در خانه بود.

در ننگرهار بعد از انتحاری پدرم دیگر بالای مردم بی اعتبار شده بود و زیاد روابط خوب نبود بعد آن.

من در گرووداره تبله نوار استم و این را در افغانستان در خانه یاد گرفتیم. در افغانستان به این شکل آزاد نبودیم و به شکل پنهانی پیش میبردیم.

من در اینجا در تمام گرووداره ها میروم و هیچ مانع برایم نیست.

از زمانی که اینجا آمدیم من میتوانیم راحت به یاد گیری زبان بروم و پدرم نیز حالا کم کم انگلیسی بلد شده است. مادر برایش مشکل است یاد گیری زبان و در خانه است.

مادرم از کندز است و پدرم از ننگرهار بعد از ازدواج به ننگرهار رفتند.

من در بعضی کلیسا ها هم میروم برای نواختن موسیقی آن ها برای ما کافی میدهند و در باره کیس های پناهندگی ما از آن ها مشوره میگیریم.

اینجا فرصت های زیاد برای ما است و ما میتوانیم پیشرفت بکنیم.

من از بودن در اینجا خوش هستم و زیاد مردم ما بعد از قبولی اینجا میایند.

اینجا به ما به چشم انسان دیده میشود و به ما احترام قایل هستند.

و اینجا کمیته ها مختلف با هم زندگی میکنند، روس ها پاکستانی ها و همه به هم احترام دارند بر عکس افغانستان است.